

اداره: چهار باغ

(توان سگاف)

آشفت

نماینده و مدیر مسئول

نرس. عماد آشفته

وجه ایوانه قیلا

در وقت میشود

نمونه مسلسل ۱

# آشفت

فکاهی اجتماعی هفتکل

(قدیمت اشتراک)

سالیانه شش ماهه

۳۰ قران ۱۸ قران  
خارجی به علاوه اجرت پست

اعلانات - بطر معمولی جرابد

صفحه اول دو قران ۲ و ۳  
سی شاهی ۴ يك قران

تک شش و شش شاهی

دی که نمون ندار لا انقل لا زبون ندار لا

دم بدبخت را چون بجوش کسی بدبخته! من از وقتی  
خونه این آتش بجون گرفته پا گذاشتم بك آب خوش  
ز کلام پابین زفته. نصف شب پا میشدم ستاور آتش  
میگرم نابیدار شه چائی زهر مار کهنه خبر مرگش زه قصاب خونه  
شب هم وقتی میومد خواب نمیدونم ساعت چه بود  
ساعت پنج بود! خدا میدونه چه ساعتی میدونه! جزئیات  
داشته از ش بدبخت کجا بودی! بگو وقت اگر خودش داش  
میخواست! میبخت قهوه خونه با چوبدار ها حساب میکردم  
نمیدونم این حساب چر تمومی نداشت! بدتر از همه نمیشد  
جوش بری از بو کنند گوشت و چربی آدم خفه میشد!  
شب هر روز دعا میکردم یا خدا منو مرگ بده یا شر این تیکه  
تیکه شده رو از سرم من کوتاه کنه. یکشب سر شب بود  
اشتباه بودم بیهوش می صاحب موندن شو وضاه میکردم  
نمیدم يك فکلی تا عشا و عینک فی الله اومد تو اطاق!  
بشدم دو زرم به کمر نداشت! میخواستم داد زنه زبونم  
بند و مده بود از ترسه چشمه رو هم گذاشتم نمسا کردم  
به کوبه زدن! بگو وقت فهمیدم صدای خنده اش میاد و میگه (نه  
اکبر از چی میترسی خودم!) درست گوش نردم دیدم که صدای  
بابی "اکبره! چشمه واکردم هر چی از دهنم بیرون اومد کفتم

لا کسی که نمون ندار لا فکل تمی بند لا

نسی که زن و بچش را صبح میدن از زه میره نصف شب میاد

فکل تمی بنده کسی که تمی برسه این زن بدبخت نه!  
چی خورد! پول از کجا آورده عینک نمیزند! عبادت نمیکرد!  
چیز بکه یاد گرفته از فکلی کبیری هی داد زنه هی  
اوقت تلخی کنه! شب اومده میگویم (آخر مرده داره  
هوا سرد میشه من بجهنم فکر بجهت باش از سرها میمیزن  
ایشالله!) جواب میده (نرس امسال بخاری میزاریم!!)  
گفتم (به به حالا درست شد! من با نام زیر بخاری  
خوابیده انم زیر بخاری خوابیده که من بخوابم)  
میگه (نمیخواهی برو خونه بدرت من دیگه زیر کرسی  
نمیخواهم!) چی چی سرت را درد بدارم یکی دو تا که  
نیست تازه يك چیزی خریده آورده میگه (بخانه را  
اوطو وزن) منم که اوطو نمیدونم چه اومدم اوطو  
زنم شلوارش سوخت شب که اومد من را گرفت بباد  
کتك حالا زن کی زن خدا بدامرز می سکنه را  
میگفت (مردی که نمون نداره انقله زبون نداره!)  
حالا حکایت این آتش بجون گرفته شده عوض همه چی  
فحش میدم کتک میزنه نمیدونم چه خدای به سرم  
زنم الهی خدا جزای اینطور مریدا را خودش بده  
کسی هم نیست يك کلمه حرف از نه یا نشه! آخر بقول  
کاکا سیاهه... ما خدائی داریم...

آشفته

بله خدا هیچ کافری را کبر فکلی های سیصد و هشت نبد از زه



به به حالا بهتر شد هی هی جلی قم قم

از پرده برون آمد روز نامه آشفته

بر پا شده زین نامه هنگامه آشفته

مردم همه جیراند از خامه آشفته

به به حالا بهتر شد هی هی جلی قم قم

این مرد که هر روزی يك عشق سر دارد

هر هفته و هر ماهی مشغول يك كار

که ناجرك فاجر که مفلس و بیچاره

به به حالا بهتر شد هی هی جلی قم قم

چندیست که عشق او چسبیده روزنامه

ول کرده همه خوبان چسبیده روزنامه

کویا که وکالت را ره دیده به روزنامه

به به حالا بهتر شد هی هی جلی قم قم

دیروز حسن کر به میگفت به موشا نا

روزنامه آشفته يك جوش و خروش نا

انداخته در مردم افکنده بدورا نا

به به حالا بهتر شد هی هی جلی قم قم

آشفته بیا ول کن هوچی سر بازار

روزنامه آشفته مهر تو خطر دارد

مردم همه میگویند ای طفلک بیچاره

به به حالا بهتر شد هی هی جلی قم قم

آشفته جفنگی تو درویش و ملنگی تو

در فن سخن رانی بی بهره و لنگی تو

باجع هنرمندان امروز بجنگی تو

به به حالا بهتر شد هی هی جلی قم قم

آشفته نکش زحمت کار تو نمیگیره

رو به همیشه بالا آستر همیشه زیره

زود آمده اما افسوس که باز هم دیره

به به حالا بهتر شد هی هی جلی قم قم

حالا دیکه خوددانی این کوی و اینم میدون

میخواهی بیاداخل نمیخواهی برویترون

بلبل به نوا گوید با ناله و با افقون

به به حالا بهتر شد هی هی جلی قم قم

امضاء خیر خواه

## ریون ایکس - رادیو تلگرافیک

خدا پدرش را ایامرزد که این اسبابهای تازه را اختراع  
میکنه راستی راستی از وقتی ریون ایکس و رادیو تلگرافیک  
اختراع شده کارها به اسونی درست میشه، مثلاً آدم اینجا  
نشسته باریس تیاره میدن این صدای او نها را میشنفه  
یا بعضی از دکترها بیچارها نمیفهمیدن تاخس چه ناخوشی  
داره هی دوا میدادند تا یکی از اون دواها با ناخوش را  
خوب میکرد یا میفرستاد اونجا که عرب فی میندا زه  
حالا براشون خوب شده تا ناخوش میاد میفرسن به بلوی  
اون که ریون ایکس داره اول نوی شکمش را می بیند  
و انوقت رای دکتر مینویسه که کجاش عیب کرده.

حالا مدیر روز نامه آشفته هم يك دسکام ریون ایکس  
و یکدسکام رادیو تلگرافیک نمیدونم از کجا آورده همین  
طور که نوی اداره نشسته هر جارا دلش میخواهه نگاه  
میکنه هرکي هر جا بره هرکاری نکنه اون می بیند با اینکه هر  
هر حرفی زنه اون میشنفه انوقت میره پشت میزش  
قلم ور میداره بنا میکنه به نوشتن حالا دیکه او نهاییکه  
شب و روز مشغولند ملتفت خودتون باشند از ما گفتن  
بود نو خیابون از من کله نکنین که چرا به ما خبر ندادی  
(رفیق شما)

## x نام فامیلی

مصور. از نقاشی بی بهره است - سیاح. و لکزد است  
زوار. همیشه زیارت میکند - پر هیز کار. مال اندیش  
است - مجاور. به محل تولدش علاقه ندارد - کامکار.  
اسم بی مسمی است - مجنون. دیوانه است  
ناصری. فعلاً رئیس مالیه شهری است! داروگر.  
با دکتر همدست است - فاضل زاده. خودش هم فاضل  
است - شفا. با خدا است - خوشدل. عصبانی نمیشود

بقیه دارد





۸ جواب به خیر خواہ

وقتیکه کر به میره موشه عروسی داره!

نمیدونم چی بگم به مردم بیکاره

مردیکه از برای من شعرو غزل مباره

اومده تو اداره سر بسم میزاره

بمن میگه روزنومه فائده نداره

وقتیکه کر به میره موشه عروسی داره!

کی ز تو مشورت کرد که روزنومه چه جوره

کی بتو گفت این آتش بی تکه باشوره

چون از تو پرسید این راه نزدیکه که دوره

تو نصفه میهنوز ای احمق بیچاره

وقتیکه کر به میره موشه عروسی داره!

عقل تو دولا شده زود برو رک زن

کار نداری برو تو کو چها سک زن

یا برو تو چاه حوض رو آب پشتک زن

تو که نداری شعور به این کارت چیکاره

وقتیکه کر به میره موشه عروسی داره!

روزنومه ترد بونه تو چه میدونی عمو

خواجه بده رسونه تو چه میدونی عمو

دخلت ز حد بیرونه تو چه میدونی عمو

اما نه از بهر تو بهر کسبکه داره

وقتیکه کر به میره موشه عروسی داره!

حالا دیکه دم زن روز برشولات بشین

مقصودم وفه میدی دیکه بروجات بشین

تکو بده روزنومه بروجلو بات بشین

میفرسم از برایت این هفته یک شماره

وقتیکه کر به میره موشه عروسی داره!

## ۹ خواب آشفته

دیشب بعد از فکر و خیالات زیاد خوابم برد

خواب دیدم که در شهر بابل سرکه تراشی بود که در

فصل انکور باقی دیده خشخاش را به ارم میبرد و

الا نه جغد را کباب کرده میخورد گفتم چه میخوری

گفت گاهی کلاه ملخ میدوزم و گاهی موزه شتر میترشم  
سؤال کردم آیا در این شهر... گفت مراچه که  
به نعل کوسفندان مردم بخیه زنم مگر در این شهر  
غریبی و از نرخ بازار خبر نداری که شتران را به  
قصایی و اسبان را به معماری اجیر میکنند؟ گفتم  
بلی در این شهر غریبم فردا آمده دیروز مراجعت  
خواهم کرد . بقیه دارد

نکا بدست نه کن

مثل نه نه غریبه کن

دختر گوید

ختم جان دختر آرمه آلا کارسون گردن

کیساشونه زدن کاراشونه آسون کردن

آخه منم دلم میخواد اذنم بده اونجور کنم

جواب مادر

ننه نه خاک بسم زن از این حرفها ننه چون

تو دختر شیخ... نکن از این کارا ننه چون

نکا بدست ننه کن مثل ننه غریبه کن

دختر گوید

دختر همساده من قدش کو چکتر ز منه

سرش پوشیک زده تنش بلوز و دامنه

آخه منم دلم میخواد اذنم بده اونجور کنم

جواب مادر

اون باباش ابوئید تو دختر شیخ...

اون تنش آب کیر من بوده تو دختر منی

نکا بدست ننه کن مثل ننه غریبه کن

دختر گوید

ننه این حرفها چیه اقام برآمن چی کار داره

مگه مرده شور من تو قبر اقام میزاره

آخه منم دلم میخواد اذنم بده اونجور کنم



## X جواب مادر

ننه الهی لال بشی خیر نیمینی از عمرت  
زیر کل با مال بشی خیر نیمینی از عمرت  
نکا بدست ننه کن مثل ننه غریبه کن

## دختر گوید

خانم جان من میخوام موسیقی تحصیل بکنم  
بروم مدرسه علم و تکمیل بکنم  
آخه منم دلم میخواد اذنم بده اونجور کنم

## جواب مادر

ننه دختر نجیب مدرسه و ست و نمیدواد  
آخه دختر خونه که رقص و آواز نمیدواد  
نکا بدست ننه کن مثل ننه غریبه کن

## دختر گوید

فرما منم مادر میشم علم کمال خوبه برام  
ایشا الله بی پدر میشم علم و کمال خوبه برام  
آخه منم دلم میخواد اذنم بده اونجور کنم

## جواب مادر

وقتیکه ای بدار شدی خودت میدونی دختر  
ایشا الله در بدار شدی خودت میدونی دختر  
نکا بدست ننه کن مثل ننه غریبه کن

## مانیتیس

اگر شخص حدودی را که برای قوه خویش تصور میکند  
خیالی و موهومی نداند و بر عکس ملتفت شود که در وجود  
و در اطراف او قوای نامحدود کائنات وجود دارد انوقت  
است که داخل زندگانی جدیدی شده می بیند که به مخزن  
همان قوه دسترس دارد و اگر این این مطلب را همیشه در  
مغز خود پرورش داده و این حقیقت را پیوسته در  
خطر خود داشته باشد قوای موجوده در ششها رفته رفته  
استحکام یافته و روز بروز زیاد میشود و بالاخره دارای  
یک اراده کاملی خواهید شد که مانند قوای نامحدود

## ابن یمین

باغب فی شفته می اندود گفت کی کور پشت جامه کبود  
چو رسیدم است از زمانه تورا پیر ناکشته در شکستی زود  
گفت پیران شکسته ده رند در جوانی شکسته باید بود

## در کائنات قوی و توانا باشید

بسیاری از اشخاص تحقیق فی در باب آثار اجتماعی  
و مقناطیس ذاتی نموده و دانسته اند که این آثار تابع  
خواص دماغی و عصبی قوت اراده است لیکن تا وجود  
پی بردن به این نکته نتوانسته اند مقناطیس ذاتی خویش  
را تحت اوامیس و الهامات عقل ادراک نمایند و علت این است  
که اشخاص از روابطی که مقناطیس و قوه فکر را یکدیگر  
مرتبط دارد اطلاعات کامله نداشته و هم چنین از روابط  
قوا با بدن بی خبرند - زیرا در کلیه این اشخاص هر  
لحظه هزاران خیال تولید گشته که نه فقط قوه خیالی  
انها را تلف میکنند بلکه آن قوه را بضرر آنها و میدارد.  
نفس انسانی باید تحت حقیقت را شناخته و  
بعد در پی تحصیل آن برآید همیشه شخص از روابط  
حقیقت که بین مقناطیس ذاتی روح و بدن موجود  
است مطلع شد انوقت بی بحقیقت برده میتواند زندگانی  
بهر و وسیع تر منتظر باشد.

تمام موجودات ذاتی حیات قوای خود را از  
منبع بزرگ کائنات گرفته و بدن آنها قوا را تبدیل بحارات  
و قسمت کمی از آن را صرف قوای مادی و اندک حرکات  
بدنی مینماید یک قسمت از آن قوه برای ایجاد افکار  
و قسمت دیگری برای سلول های بدنی بکار میرود  
حرارت نوعی از قوه است که از قوه فکریه پستتر  
است و از این مطلب معلوم میشود که تغییرات درجه  
حرارت را حواس میتواند درک کند در صور تیکه از  
درک تشعشعات مقناطیس و قوه متفکره عجز جز ند  
بقیه دارد